

فراوانی محدثان آسیای میانه و پیوند آن با علم رجال

پرویز رستگار*
زینب قصری**

◀ چکیده:

سرزمین دیرپا و گسترده آسیای میانه، دیری نپایید که به دست سپاهیان مسلمان گشوده و اسلام، باور مردم آن سامان شد. این گام نهادن آن آیین جدید در آنجا، تنها یک رخداد نظامی نبود؛ باورمندان آسیای میانه به دین اسلام، چونان دیگر مسلمانان در دیگر سرزمین‌ها، کوشیدند بهره‌شایسته خود را هم در برخورداری از آموزه‌های این دین و هم در پراکندن آن آموزه‌ها و حامل‌های آن - قرآن و حدیث - بیابند و بازتاب دهند. همین جاست که با تکیه بر گزارش‌های سمعی، محدث پرکار و خستگی‌ناپذیر اهل سنت در کتاب نامدارش، *الانساب*، به پدیده شگفتی‌آور فراوانی محدثان آسیای میانه برمی‌خوریم. ناگفته پیداست چنین پدیده‌ای، رخدادی ساده و ریشه‌دار در یک عامل تک‌بعدی و برخاسته از بستری دور از پیچیدگی و ساده‌انگارانه نبوده و زمینه‌ای چندگانه و چندگونه داشته است.

ما در این نوشته می‌کوشیم پدیده فراوانی محدثان آسیای میانه را از منظر کندوکاوهای علم رجال و دوربودن جغرافیایی مردم آن سامان از شهرهای پیشوایان علم حدیث که به کار نقد و پالایش - جرح و تعدیل - راویان می‌پرداختند، بررسی کنیم و نشان دهیم ناشناخته ماندن محدثان آسیای میانه و در امان بودنشان از تیغ علم رجال که بر خوش‌چهره ماندنشان نزد توده مسلمانان این سرزمین و رواج روایاتشان در هر کوی و برزن و مسجد و محراب و منبر می‌انجامید، یکی از خاستگاه‌های آن فراوانی پیش گفته است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** آسیای میانه، جرح و تعدیل، سمعی، *الانساب*، فتوحات مسلمانان.

* دانشیار دانشگاه کاشان / p.rastgar@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان / ghasri99@yahoo.com

مقدمه

قرآن، کتاب آسمانی ما مسلمانان، بر قلب پاک پیامبر ﷺ نازل شد؛ چنان که در آیه 44 سوره نحل می‌خوانیم: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» به فرموده خداوند در این آیه، از آنجا که معارف الهی بدون واسطه به مردم نمی‌رسد و ناگزیر باید کسی از میان ایشان به این منظور گماشته شود، ابلاغ و تعلیم و بیان قرآن یعنی برنامه زندگی بشر، بر عهده رسول خدا ﷺ گذارده و سخنان آن بزرگوار، لازمه فهم قرآن و دین برشمرده شده است. در زمان حضور آن حضرت، مردم بیانات ایشان را بی‌واسطه و از نزدیک می‌شنیدند، اما بعد از درگذشت ایشان، برای ماندگاری این سخنان و فراموش‌نشده‌شان، می‌بایست کسانی آن‌ها را برای مردم نقل و برای آیندگان ثبت می‌کردند. محدثان این سمت خطیر را بر عهده گرفتند و این سخنان طی فراز و نشیب‌های بسیار و در دوران‌های مختلف، با پادرمیانی محدثان دست به دست گزارش می‌شد.

لابه‌لای همین فراز و فرودهای حدیثی، مسلمانان که به دنبال گشودن سرزمین‌های بسیار بودند، تا شمال آفریقا و سرزمین‌های زیر سلطه روم پیش رفتند و از طرف دیگر مرزهای ایران را نیز درنوردیدند. به شرقی‌ترین نقاط ایران و منطقه خراسان بزرگ و آسیای میانه نیز تا مرزهای چین که نقطه پایان کشورگشایی‌های آنان بود، رسیدند. به دنبال این فتوحات، صحابه و تابعین به نشر حدیث در آسیای میانه پرداختند و مردم نیز توجه خاصی به این احادیث مبذول داشتند؛ رویکردی که به حاصلخیزی آسیای میانه در گستره علم حدیث انجامید و این منطقه را منطقه‌ای محدث‌خیز کرد.

پیشینه تحقیق

زندگی محدثان در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی همواره مورد توجه و عنایت شرح‌حال‌نگاران و رجالیان پرشمار شیعه و سنی بوده است. محدثان آسیای میانه هم کم و بیش مشمول همین رویکرد بوده‌اند. اما آنچه در این مقاله، نوآمد و بدون سابقه است، بررسی پدیده فراوانی محدثان آسیای میانه از منظر کاوش‌های علم رجال و دور بودن جغرافیایی مردم آن سامان از شهرهای پیشوایان علم حدیث و ناشناخته ماندن محدثان آسیای میانه است.

محدوده جغرافیایی آسیای میانه

با در نظر گرفتن اینکه موضوع مقاله مربوط به فراوانی محدثان منطقه آسیای میانه است، در آغاز نگاهی گذرا به ابعاد جغرافیایی و زیست‌شناختی این منطقه می‌کنیم، سپس به گشوده شدن این سامان توسط مسلمانان می‌پردازیم.

آسیا با مد و کسر سین مهمله و یاء و الف مقصوره (اعلمی حائری، 1413ق، ج 1، ص 324)، واژه‌ای یونانی است. (جوادی و دیگران، 1372ش، ج 1، ص 113) البته جغرافی‌دانان در اصل ریشه واژه آسیا اختلاف دارند؛ به اعتقاد برخی، کلمه‌ای عبرانی است به معنای وسط و برخی دیگر آن را برگرفته از «الاسه» که اسم بعضی از معبودات است، می‌دانند. (اعلمی حائری، 1413ق، ج 1، ص 325)

آسیای میانه، منطقه‌ای که از غرب، به دریای خزر و از شرق، به سمت کوه‌های تیان شان و دریاچه بالخاش کشیده شده است، از شمال، به جنگل‌های سیبری معروف به تایگا و از جنوب، به کوه‌های هندوکش و فلات پامیر می‌رسد. (امین، 1415ق، ج 2، ص 42) از نظر طبیعی، آسیای میانه عبارت است از دشت‌های شمال غربی که بخش‌های شمالی دریاچه آرال را دربرمی‌گیرد تا دشت‌های ترکستان و ماوراءالنهر که همان رود آمودریا یا جیحون است. (همان)

چون همواره هنگام سخن از سرزمین آسیای میانه، از رود جیحون نیز سخن به میان می‌آید، ما نیز به معرفی سرزمین‌های فراسوی جیحون، یعنی ماوراءالنهر می‌پردازیم.

در کتاب *حدود العالم من المشرق الی المغرب* از ماوراءالنهر این چنین سخن گفته است: «ماوراءالنهر این سرزمین بزرگ و آباد و سرشار از نعمت؛ از سمت شرق تا تبت و از طرف جنوب تا خراسان و توابع آن و از شمال و غرب تا مرزهای خلیج، کشیده شده است.» (نویسنده‌ای ناشناخته، 1423ق، ص 126)

در معرفی ماوراءالنهر از خراسان سخن گفتیم و خراسان، این سرزمین نامدار را چنین معرفی کرده‌اند.

خراسان در اوایل قرون وسطی به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می‌شد و به این ترتیب، تمام بلاد

ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌گردید. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند، جبال هندوکش بود، ولی بعدها این حدود هم دقیق‌تر و هم کوچک‌تر شد. (لسترنج، 1367ش، ص 408)

با تأملی بیشتر در محدوده‌های جغرافیایی یادشده، به این نکته می‌رسیم که آسیای میانه، ماوراءالنهر و خراسان گاه سرزمین‌های مشترکی داشته‌اند و در زمان‌هایی نیز هم‌پوشی کامل داشته‌اند. در آسیای میانه، از رود جیحون سخن به میان می‌آید و ماوراءالنهر، همان فراسوی جیحون است؛ پس ماوراءالنهر جزئی از آسیای میانه می‌باشد و وقتی در معرفی ماوراءالنهر بگویند: «همه این ناحیه وسیع به نام خراسان خوانده می‌شود» (بلنیتسکی، 1364ش، ص 25) به معنی هم‌پوشی کامل دو منطقه است.

شاید بتوان به این نکته رسید که آسیای میانه، ماوراءالنهر و خراسان نام‌های متفاوت یک سرزمین است، گاه در یک زمان و اغلب در زمان‌های مختلف؛ گاه بر مناطقی یکسان، گاه بر مناطقی با کمی متفاوت.

ورود اسلام به آسیای میانه

در زمان پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر، مسلمانان به خراسان نرسیدند و عمر بود که خالد بن ولید را به سرزمین عجم فرستاد تا آن را فتح کند، ولی حتی در زمان خلافت عثمان نیز کسی به خراسان نرسید تا اینکه که عثمان بن عفان، عبدالله بن عامر بن کریز را به خراسان فرستاد. عبدالله بن عامر، عبدالله بن حازم را در مقدمه فرستاد (گردیزی، 1363ش، ص 211 و 213) و احنف بن قیس از طرف عبدالله بن عامر بن کریز در خلافت عثمان تا شهر بلخ را فتح نمود. (یعقوبی، 1422ق، ص 122) نیشابور را نیز عبدالله بن عامر بن کریز در خلافت عثمان، در سال سی فتح کرد.

سرخس، آن سرزمین باشکوه و شهر بزرگ را عبدالله بن حازم سلمی، همان زمان که از طرف عبدالله بن عامر بن کریز مأمور بود، فتح کرد. (همان، ص 97) هرات نیز از آبادترین شهرهای خراسان، در خلافت عثمان از فتوحات احنف بن قیس بود. (همان، ص 100)

از هرات تا «بوشنج» یک منزل است - بوشنج ولایت طاهر بن حسین بن مصعب

است - بوشنج را اوس بن ثعلبه تیمی و احنف بن قیس از طرف عبدالله بن عامر فتح کردند. (همان)

زیاد بن ابی سفیان در سال چهل و پنج به ولایت بصره رسید و امیر، ابن احمر را به ولایت مرو، خلیل بن عبدالله حنفی را به ولایت ابر شهر و قیس بن هیثم را به ولایت مرو رود، طالقان و فاریاب و نافع بن خالد طاحی از قوم ازد را به ولایت هرات، بادغیس، بوشنج و قادس از توابع انواران منسوب کرد. امیر، اولین کسی بود که تازیان را در مرو سکونت داد. (بلاذری، 1988م، ص 396)

پس از مرگ زیاد، عبیدالله بن زیاد والی خراسان شد، او از رودخانه سرزمین طخارستان عبور کرد. پس از آن با گروهی بیرون رفت و بر سرزمین طخارستان حمله برد؛ البته تدبیر امور و فرماندهی جنگ را مهلب بن ابی صفره بر عهده داشت. عبیدالله بن زیاد دو سال در خراسان اقامت داشت. (یعقوبی، 1422ق، ص 129)

آنگاه معاویه، عبدالله بن زیاد را بر حکومت خراسان گماشت. عبدالله چهار ماه بر سر کار بود تا معاویه از ناتوانی و زبونی او آگاه شد و او را عزل کرد. (همان) معاویه پس از عبدالله بن زیاد، عبدالرحمن بن زیاد را والی خراسان کرد، اما او را نپسندید و عزل کرد، آن گاه معاویه، «سعید بن عثمان» را والی گردانید، سعید بن عثمان امتناع ورزیده، با او به درستی سخن گفته بود، سپس رهسپار خراسان گردید و به سمرقند حمله کرد. گفته می شود که وی اول کسی است که تا ماوراءالنهر پیش رفت و بر طخارستان، بخارا و سمرقند حمله برد. رئیس خراج خراسان اسلم بن زرعه کلابی بود، پس سعید بن عثمان از وی خواستار مال شد، اما اسلم چیزی به او نداد و مال را نزد عبیدالله بن زیاد که امیر بصره بود، می فرستاد. سپس اسلم بن زرعه از خراسان فرار کرد و داستان خویش را و این که سعید بن عثمان خواستار گرفتن مال بوده است، به معاویه گزارش داد. پس معاویه، سعید بن عثمان را برکنار کرد. (همان، ص 130)

از بوشنج تا «بادغیس» سه منزل است و عبدالرحمن بن سمره در دوران معاویه بن ابی سفیان، بادغیس را فتح کرد. (همان، ص 101) از فتوحات دیگر عبدالرحمن بن سمره در دوران معاویه، فتح شهر بلخ، از بزرگترین شهرهای خراسان است. (همان، ص 116)

یاقوت حموی می گوید: سال 55 معاویه، سعید پسر عثمان عفان را بر خراسان

گماشت، او از رود گذشت. سپس بر سمرقند نیز تاخت و پس از آن گزارشی نشده است، تا سال 87 که فرماندار خراسان، قتیبه پسر مسلم از رود گذشته، بخارا و شاش را در میان گرفت. سپس سمرقند را که نخستین تاختن او بود، فتح کرد. (یاقوت حموی، 1956م، ج 3، ص 248)

گشودن ماوراءالنهر را این گونه گفته اند: «چون یزید بنشست، مر سلم بن زیاد را به خراسان فرستاد و عجم با خاتون یکی شده بودند به ماوراءالنهر، و سلم که به خراسان رسید، لشکر بکشید و به ماوراءالنهر رفت و عجمیان پیش او آمدند به حرب. و کارزاری هول بکردند و آخر عجمیان را هزیمت کرد. اندرین حرب هیچ کس را آن اثر نبود که مهلب بن ابی صفره را که او کارهای نیک کرد و از وی بسیار اثرهای پسندیده آمد اندر آن حربگاه.» (گردیزی، 1363ش، ص 240)

بنابراین ماوراءالنهر در زمان یزید فتح شد.

از جمله کسانی که در دوران ولید در فتوحات مسلمانان دست داشت، قتیبه بن مسلم باهلی بود. قتیبه بن مسلم در سال 86 حجاج را به سمت خراسان فرستاد. قتیبه به بلخ هجوم برد و از رود گذشت، قتیبه در سال 88 هجری برادر خود بشار بن مسلم را در مرو گذاشت و به سرزمین کرمنیه مابین سمرقند و بخارا حمله برد. سپس به سوی بخارا رفت و بخارا را فتح کرد. همو بود که در سال 93 هجری شهرهای خوارزم را با صلح فتح نمود و به سمرقند حمله کرد (ابراهیم حسن، 1360ش، ج 1، ص 388) و در همان سال، سمرقند را نیز فتح کرد (نرشخی، 1363ش، ص 166) و عبدالله بن مسلم را به حکومت آنجا گماشت (ابراهیم حسن، 1360ش، ج 1، ص 388)، زیرا سمرقند، شهری مستحکم بود و مردانی دلیر و قهرمانانی سرسخت داشت، چندین بار یاغی شد تا اینکه قتیبه بن مسلم باهلی در دوران ولید بن عبدالملک آن را فتح کرد و با پادشاهان و دهقانان آن صلح نمود. (یعقوبی، 1422ق، ص 123)

هیشم بن عدی از ابن عیاش همدانی روایت کرده که قتیبه تمامی شاش را فتح کرد و به اسبیجاب رسید. به قولی گشودن دژ اسبیجاب پیش از آن بوده و سپس ترکان و جمعی از اهل شاش بر آن مستولی شده بودند، در خلافت معتصم، نوح بن اسد آن را فتح کرد و دور آن دیواری کشید که تاکستانها و کشتزارهای مردم را نیز

در برمی گرفت. ابو عبیده معمر بن مثنی گفته: قتیبه، خوارزم را گشود و سمرقند را با خشونت بسیار فتح کرد؛ پیش از آن، سعید بن عثمان با اهل آن صلح کرده بود و قتیبه آن را دوباره فتح کرد، بی آنکه نقض عهدی کرده باشند. اما قتیبه، میزان مال الصلح ایشان را کافی ندانسته بود. همچنین او گفته که قتیبه بیکند، کش، نسف و شاش را گشود و به غزای فرغانه رفت و بخشی از آن را فتح کرد و با سغد و اشروسنه نیز جنگید. (بلاذری، 1988م، ص 408)

عمر بن عبدالعزیز که به خلافت رسید، برای پادشاهان ماوراءالنهر نامه نگاشت، آنان را به اسلام دعوت کرد، برخی از ایشان مسلمان شدند. عمر بر خراسان، جراح بن عبدالله حکمی را گماشت. وی مخلد بن یزید و عمال یزید را گرفت و در زندان انداخت و عبدالله بن معمر یشکری را به ماوراءالنهر فرستاد. عبدالله به اعماق سرزمین دشمن رفت و تصمیم گرفت که به چین برود، اما در محاصره ترکان افتاد، او با دادن فدیة خود را رها ساخت و به شاش رفت. عمر از خراسانیانی که مسلمان شده بودند، خراج را برداشت و برای هر فردی که اسلام آورد، عطایی تعیین کرد. جراح به وی نوشت: اهل خراسان را جز به شمشیر اصلاح نتوان کرد. این کار برای عمر ناخوشایند بود، پس جراح را عزل کرد و عمر عبدالرحمن بن نعیم غامدی را بر امور مربوط به جنگ خراسان گمارد و خراج آن دیار را به عبدالرحمن بن عبدالله قشیری سپرد.

سرانجام یزید بن عبدالملک به ولایت رسید و مسلمة بن عبدالملک را بر عراق و خراسان گمارد و او سعید بن عبدالعزیز بن حارث بن حکم بن ابی العاص بن امیه را والی خراسان کرد. (همان، ج 2، ص 411)

یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک و پس از وی ولید بن یزید را ولیعهد خود قرار داد، یزید بن عبدالملک که درگذشت، هشام بر سر کار آمد و همو بود که عمر بن هبیره فزاری را بر عراق گمارد، جرسی را عزل کرد و ولایت خراسان را به مسلم بن سعید سپرد. (همان، ص 412)

در سال یکصد و دوازده همین هشام بود که جنید بن عبدالرحمن مری را والی خراسان کرد. وی به مصاف ترکان رفت، با آنان جنگید و طلیعه سپاه خویش را گسیل داشت. ایشان بر پسر خاقان که در حال مستی به شکار آمده بود، دست یافتند و او را

نزد جنید بن عبدالرحمن آورده و جنید او را نزد هشام فرستاد و خود همچنان با ترکان در جنگ بود تا بر آنان پیروز شد. (همان، ص 414)

چنان که دیدیم گستره آسیای میانه را تا اواخر دوران حکومت بنی امیه اسلام فراگرفت و به سرزمین های اسلامی پیوستند.

مراکز حدیثی

در صدر اول، معتمدترین شهرهای اسلامی از لحاظ نقل حدیث نبوی اهل مدینه و پس از آن بصره و سپس شام بوده است.

صحیح ترین طرق سنن، احادیثی است که اهل حرمین، مکه و مدینه، نقل کرده اند. اهل یمن نیز احادیث صحیحی نقل کرده اند که مرجع آن نیز حجازیان اند، ولی شماره آن اندک است. (قاسمی، بی تا، ص 81) در سایر بلاد، بصریان در کثرت نقل سنن ثابته بر سایرین مقدم اند؛ گرچه اهل کوفه نیز در کثرت نقل دست کم از آنان ندارند، ولی اکثر منقولات ایشان صحیح نیست و حدیث شامیان اکثر مرسل و مقطوع است. (همان)

از هشام بن عروه نقل شده که می گفت: اگر عراقی هزار حدیث نقل کند، 999 حدیث را دور بینداز و در آن یک (باقی مانده) شک و تردید نما.

چنان که مشاهده می شود این جماعت با اختلاف بلاد، در یک عصر به نشر حدیث پرداخته اند و تاریخ این نهضت درست مصادف انقراض حکومت بنی امیه (132 ق) و روی کار آمدن بنی عباس است. علت مهم این امر یکی احتیاج دستگاه خلافت عباسی به تبلیغات مذهبی برای تثبیت مقام خود بوده که قهراً با تشویق محدثین و تقرب آنان به دربار خلفا نظر عامه جلب می شد، دیگر معارضه با مکتب علویان و به عبارت دیگر معارضه با مکتب تشیع بود. (مدیر شانه چی، 1379 ش، ص 33)

داستان فراز و فرودهای نقل و نشر حدیث اهل سنت

داستان گفت و شنود حدیث میان اهل سنت، داستانی درازدامان و در یک نگاه فراگیر، دورویکردی است، در یک روی این سکه که با برآمدن سه خلیفه نخست راشد آغاز می شود، سیاستی انقباضی، سخت گیرانه و افراطی و در روی دیگرش که با پادرمیانی خاندان اموی پا می گیرد، سیاستی - جز در پاره ای محورها که سودش به علی علیه السلام و

خاندانش باز می‌گشت - انبساطی و نرم‌خویانه و تفریطی به چشم می‌آید. هرچند آن رویکرد نخست، گفت‌وگوی حدیث را کاری سیاسی و پرهیز کردنی نشان می‌داد که داغ و درفش سیاست را به گناه پانهادن در خط قرمز حکومت خلفای راشد در پی داشت، رویکرد دوم که در آن دغدغه پاسداشت آثار به‌جامانده از بازپسین فرستادهٔ خدا علیه السلام و دینی که او و یارانش برایش آن همه جانفشانی کرده بودند، جایی نداشت، چنان سیاست درهای گشاده‌ای برای نقل و نشر حدیث در پیش گرفت که هرکه هرچه خواست، با محدث خواندن خود، گفت و پراکند و سیلابی بنیادکن از این دست «قال رسول الله» و «قال..ها» به راه افتاد که اندک‌اندک فرمانروایی دلسوز همچون عمر بن عبدالعزیز را به گردآوری احادیث نبوی و جمع کردن آن جمع پریشان و محدثانی همچون زهری را به مسند کردن همان احادیث و رها کردنشان از دام ارسال سند واداشت.

چنین رویکرد هرچند خجسته، اما بسیار دیرهنگام که آهنگ پالایش سخنان و نشانه‌های به‌جامانده از پیامبر خدا علیه السلام و نیز پیرامونیانش را از آن همه آلودگی‌ها و پلشتی‌های راه یافته، به جهان نقل و نشر حدیث نبوی کرده بود، با خود دغدغهٔ بازشناسی راویان شایسته و راستگو از دیگران را هم داشت و هم از این رو، کسانی چون مالک بن انس پایه‌گذار علم رجال در مدینه یا شعبه بن الحجاج، بنیادگذار این دانش در عراق یا در جهان اسلام شدند. با این همه، چون چندین دهه پس از درگذشت پایه‌گذاران دانش سبک و سنگین کردن راویان حدیث، گردآورندگان صحاح شش‌گانه اهل سنت و پیشاپیش و شتابان‌تر از همه‌شان، ابو عبدالله بخاری از راه رسیدند و دامن پشتکار به کمر زده، در پی پالایش آن همه حدیث و گردآوردنشان برآمدند، با شماری انبوه و تاب‌فرسا از آن‌ها رویارو شدند که هر چه استوارتر کردن پایه‌های علم نه چندان دیرپای رجال و دست به دامانش شدن را گریز ناپذیر می‌کرد. (رستگار، 1388ش، ص 243)

سمعانی؛ الانساب و فراوانی محدثان آسیای میانه

عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی سماعی مروزی، (زرکلی، بی‌تا، ج 4، ص 178) فرزند ابی‌بکر محمد بن علامه مفتی خراسان ابی المظفر منصور بن محمد بن

عبدالجبّار (سمعانی، 1408ق، ج 1، ص 10)، کنیه اش ابوسعّد و ابو سعید ملقب به تاج الاسلام (مدرس تبریزی، 1369ش، ج 3، ص 75/ اتابکی، بی تا، ج 5، ص 375/ رامین و دیگران، 1389ش، ج 10، ص 11) و قوام الدین (مدرس تبریزی، همان/ رامین و دیگران، 1389ش، ج 10، ص 11) از تبار تمیمی نسب هاست (ابن اثیر جرزی، 1400ق، ج 2، ص 138/ حاجی خلیفه، بی تا، ج 1، ص 180/ ذهبی، 1406ق، ج 20، ص 456) که در بیست و یکمین روز از شعبان سال پانصد و شش قمری در شهر مرو (سبکی، بی تا، ج 7، ص 185) در خاندانی اهل فضل و دانشمندپرور چشم به جهان گشود. (سمعانی، 1408ق، ج 1، ص 10)

سمعانی حقیقتاً بر اخذ و گرفتن دانش، حریص (ابن فندق، 1410ق، ج 1، ص 63) و دارای درکی هوشمندانه و سریع (ذهبی، بی تا، ج 4، ص 1318) بود. او نه تنها فقیه، محدث بزرگ، حافظ، مورخ، نسب شناس (دهخدا، 1365ش، ج 29، ص 628/ کحاله، بی تا، ج 6، ص 4/ معین، 1371ش، ج 5، ص 800/ تهامی، 1385ش، ج 2، ص 1265/ رامین و دیگران، 1389ش، ج 10، ص 11) بلکه ثقة و صدوق (ابن عماد حنبلی، بی تا، ج 4، ص 205) نیز بود.

از سمعانی آثار و کتب بسیاری (ابن فندق، 1410ق، ج 1، ص 64) به جای مانده است که در وصفشان گفته اند: «ملیح التصانیف» (ابن عماد حنبلی، بی تا، ج 4، ص 205/ ذهبی، 1406ق، ج 20، ص 462) در بین آثار و کتب مفید سمعانی (سبکی، بی تا، ج 7، ص 180)، بهترین اثر او کتابی است مشهور به الانساب. (ابن فندق، 1410ق، ج 1، مقدمه، ص 64)

صاحب کشف الظنون گفته: «الانساب کتاب باعظمتی در این فن است، در هشت جلد که کمیاب هم می باشد.» (حاجی خلیفه، بی تا، ج 1، ص 180)

سمعانی در این نوشته خود، نسبت هایی رنگارنگ را گردآورده است؛ نسبت هایی که یا به قبایل و بطون، یا به پدران و پدر بزرگ ها یا به مذهب هایی در اصول و فروع، یا به جاها و کوی ها و برزن ها و یا به کارها و پیشه های گوناگون راه می برند. ویژگی هایی را نیز یادآور شده است که یا به آسیبی در بدن یا به لقبی بر زبان این و آن، نگاهی دارند.

تعداد نسبت‌های آسیای میانه در سرتاپای پنج جلد کتاب *الانساب* این گونه است: جلد نخست 790 مدخل، جلد دوم 889 مدخل، جلد سوم 837، جلد چهارم 840 مدخل و جلد پنجم 1086 مدخل، نسبت‌های آسیای میانه را دربردارد و جمع کل این نسبت‌ها در این کتاب به 4442 نسبت می‌رسد و تعداد مدخل‌های مربوط به این منطقه براساس دستاویزهای نسبت، عبارت‌اند از: القاب و صفات 404، منسوب به کسان یا چیزهایی جز شهرها و جاها 2074، منسوب به شهرها و جاهای آسیای میانه 2038، منسوب به شهرها و جاهای بیرون از آسیای میانه 753 است. (ر.ک: همان)

بنابراین ما با مطالعه و تمرکز بر *الانساب*، با فراوانی و کثرت محدثان آسیای میانه روبه‌رو شدیم.

این فراوانی شگفت‌آور محدثان آسیای میانه، یک نشان پرسش را بیش از پیش، در ذهن پررنگ‌تر می‌کند: چرا این مرز و بوم چنین محدث‌خیز و راوی‌پرور بوده است؟ این، پرسش کلیدی این مقاله است.

آری این فراوانی یک پدیده است و در این مقاله به دلایل این فراوانی از دیدگاه علم رجال می‌پردازیم.

گریز محدثان آسیای میانه از نقادی‌های علم رجال

به گواهی تاریخ، در شهرهایی نظیر مکه و مدینه (ر.ک: محمدرضا جلالی 1372ش، ص 49 و 51/ محمد ابو شهبه، 1409ق، ص 6/ قاسمی، بی‌تا، ص 81/ مدیرشانه چی، 1377ش، ص 14-15) و سرزمین‌هایی مانند عراق که مراکز و سرچشمه‌های دانش حدیث بودند و رجالیان برجسته و پیشوای آیندگان در آنجاها می‌زیستند، محدثان و ناقلان حدیث زیر نظر بودند و هرکس به راحتی نمی‌توانست به نقل حدیث پردازد و معمولاً کذابین و وضاعین و ضعیفان از محدثان مورد اعتماد، قابل تمیز بودند، هرکس جرئت بیان هر حدیثی را نداشت، زیرا مورد انتقاد قرار می‌گرفت و علم رجال او را زیر تیغ خود می‌گرفت.

در علم رجال برای شناخت راویان، نشست و برخاست یک دانشمند رجالی با آنان لازم بوده است و در مناطقی چون آسیای میانه که از شهرهای مکه و مدینه فاصله بسیار داشتند و محدثان، کمتر در برابر دید رجالیان بودند، شناخت آنان به سیر و سفر

رجالیان به آن مناطق دوردست نیاز داشته است.

با نگاهی به گذشته نه چندان دور می‌بینیم که تا چند قرن پیش سفر به شهرهای دوردست، سخت و طاقت‌فرسا و طولانی بود، چنان‌که مستشرق مجاری، آرمینیوس وامبری که در زمان ناصرالدین شاه قاجار به ایران سفر کرده، می‌گوید: از تهران تا سمرقند شش ماه فاصله بود. (وامبری، 1365 ش، ص 291) در حالی که محدثان و رجالیان مورد نظر در قرن‌ها پیش می‌زیسته‌اند و در آن زمان حتی گاه شهرها نیز ناشناخته بودند؛ پس مجهول ماندن این محدثان که در فاصله‌ای دور از شهرهای مرکزی اسلام می‌زیسته‌اند، امری طبیعی بود.

بنابراین یکی از دلایل کثرت محدثان در این منطقه، دور بودن آنان از مراکز حدیثی و زیر ذره‌بین علم رجال نبودن آنان بود که به راحتی توانستند احادیثی بسیار نقل کنند و نام محدث را به خود گیرند، زیرا کسی کمترین اعتراضی به احادیث و سخنان آنان نداشت و مردم پای سخنان آنان می‌نشستند. بدین ترتیب بود که جاهایی چون «سینان» - در نزدیکی‌های مرو - چنان برای شنیدن احادیث ابوعبدالله سینانی، پر رفت‌وآمد شد که جا را برای مردم آن سامان تنگ کرد و آنان را به چاره‌اندیشی واداشت. (سمعانی، 1408 ق، ج 3، ص 365)

از فاریاب بلخ، دو واضح حدیث به نام‌های عبدالرحمن بن محمد و محمد بن تمیم سعدی برخاستند. (همان، ج 4، ص 377) این دومی (سعدی)، شیخ حدیث محمد بن کرام نیشابوری بود. (ذهبی، 1995 ق، ج 3، ص 494) این محمد بن کرام، خود یک واضح حدیث پرکار بود. (ر.ک: سماعی، 1408 ق، ج 5، ص 44-45) و همراه دو حدیث‌ساز دیگر - احمد بن عبدالله جویباری، از مردم جویبار هرات و محمد بن تمیم سعدی، استاد و شیخ حدیثش - بیش از صد هزار حدیث ساختند. (ذهبی، 1412 ق، مجلد حوادث و وفیات سال‌های 251-260، ص 312/ صفدی، 1394 ق، ج 4، ص 375)

دیگر از محدثان جاعل و بی‌پروای این سامان، ابو عمر نوح بن ابی مریم مروزی بود که در کار حدیث‌بافی، نامدار و داستان اعتراف صادقانه‌اش به این کار، همه‌جا در گوش‌هاست. (ذهبی، 1412 ق، ص 171 و 180/ مامقانی، 1397 ق، ج 1، ص 400) به گفته سماعی، ناشناختگی جویباری بود که زمینه را برای گسترش و فراگیری

احادیث او در منطقه هرات فراهم کرد. (سمعانی، 1408ق، ج 2، ص 126-127) و همو سخر بن محمد حاجبی را مردی به شمار می آورد که نباید از او روایت می شد، اما مروی ها از او، حدیث نقل کرده بودند! (همان، ج 2، ص 149)

یاقوت حموی نیز از یک محدث بلخی یاد می کند که پرکار و پر سیر و سفر در کار شنیدن و پخش حدیث بود، اما شناختش از حدیث، اندک و نابسامان بود. (یاقوت حموی، 1956م، ج 2، ص 449)

سمعانی اعتراف کرده است با آنکه خوشایندش نبود، نام جویباری را در کتاب الانساب بیاورد، از او یاد کرده است، زیرا «اصحاب رأی» و حنفی های ناحیه هرات از حال و روزگار او بی خبرند، هرچند نزد قاطبه اصحاب حدیث به جعل حدیث از زبان راویان ثقه، نامدار است! (سمعانی، 1408ق، ج 2، ص 127)

ذهبی نیز پس از ذکر نام راویان عبد بن حمید که از راویان گش سمرقند است، اقرار می کند: دیگرانی هم از اهل ماوراءالنهر، از او روایت کرده اند، اما آن ها را نمی شناسیم! (ذهبی، 1406ق، ج 12، ص 236)

وی مانند همین سخن را درباره ابن شاهین هم گفته است: از او اهل سمرقند و نیز گروهی که نمی توانم آن ها را بشناسم، روایت کرده اند. (همان، 1413ق، ج 18، ص 127) چنان که دیدیم اگرچه محدثان منطقه آسیای میانه بسیار و فراوان اند، اما همه آنان قابل اعتماد نیستند و محدثان غیرثقه و ضعیف در این منطقه کم نیست که ما با نگاهی به علم رجال این چرایی را پاسخ گفتیم.

آشکار شدن هویت برخی محدثان در گذر زمان

ذهبی و ابن حجر به مجهول بودن یا غیر ثقه بودن بسیاری از محدثان مناطق یادشده اشاره کرده اند که در اینجا برای نمونه به چند نفر از آن ها می پردازیم:

احمد بن احمد بن یزید مؤذن بلخی؛ متهم، لیس بثقه یروی الباطل. (عسقلانی، 1406ق، ج 1، ص 135)

احمد بن حامد بلخی؛ مجهول. (همان، ص 149)

عبد الرحمن بن محمد بن حسن بلخی؛ قال ابن حبان: كان يضع الحديث. (همان،

ج 3، ص 432)

عباس بن حسین بلخی؛ از اصرم بن حوشب روایت می‌کرد و قال ابن عدی: أصرم کان یسرق الحدیث. (همان، ص 239)

شقیق بلخی؛ کان من کبار الزهاد منکر الحدیث. (همان، ص 151)

حسین بن داود ابو علی بلخی؛ قال الخطیب: لیس بثقة حدیثه موضوع. (همان، ج 2، ص 282)

حمزة بن زیاد طوسی؛ مهناً گفته از احمد در مورد حمزه طوسی پرسیدم، گفت: لایکتب عن الخیث. (همان، ج 2، ص 359)

سهل بن عباس ترمذی؛ ترکه الدارقطنی و قال: لیس بثقة. (ذهبی، 1995ق، ج 3، ص 334)

احمد بن عبدالله شاشی؛ قال ابوالفتح الازدی: کذاب. (عسقلانی، 1406ق، ج 1، ص 200/ ذهبی، 1995ق، ج 1، ص 250)

عبدالله بن سیف خوارزمی؛ قال ابن عدی: رأیت له غیر حدیث منکر. (ذهبی، 1995ق، ج 4، ص 117/ عسقلانی، 1406ق، ج 3، ص 299)

نتیجه‌گیری

از رهگذر این مقاله دریافتیم که سرزمین آسیای میانه منطقه‌ای محدث‌خیز بوده و در کنار مراکز حدیثی همچون کوفه و بصره نام شهرهای این منطقه - شهرهایی چون بلخ و بخارا - می‌درخشیده است.

این پدیده شگفت‌آور در کتاب *الانساب*، اثر ارزشمند سمعانی به اثبات می‌رسد. در این سرزمین‌ها محدثان غیر ثقه و جاعل حدیث نیز اندک نبوده‌اند و از جمله دلایل این پدیده دور بودن این منطقه، از سرزمین‌های اسلامی و در واقع دور بودن این محدثان از تیغ جراحی علم رجال بوده است. در نتیجه، برخی از محدثان به آسانی در این مناطق، به بیان و رواج احادیث ناصحیح پرداخته، مردم تشنه علم و دانش را با احادیث ساختگی سرگرم کرده و به دنبال خویش کشانده‌اند.

البته در قرن‌های 8 و 9 غیر ثقه بودن این محدثان به خوبی - هرچند دیرهنگام -

آشکار شد و گذر زمان، کذب آنان را روشن و گسترش و غنای دانش حدیث، دیگران را از اعتماد به این افراد دور کرد.

منابع

1. قرآن مجید.
2. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ 4، بی جا: جاویدان، 1360 ش.
3. ابن اثیر جرزی، عزالدین، اللباب فی تهذیب الانساب، بیروت: دار صادر، 1400ق / 1980م.
4. ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
5. ابن فندق، ابو الحسن علی بن ابی القاسم بن زید بیهقی، لباب الانساب، چ 1، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، 1410ق.
6. ابو شهبه، محمد، دفاع عن السنه، چ 1، بی جا: مکتبه السنه، 1409ق / 1989م.
7. اتابکی، جمال الدین ابو المحاسن یوسف بن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، مصر: مؤسسه المصریه العامه، بی تا.
8. اعلمی حائری، محمد حسین، دائرة المعارف الشیعیه العامه، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1413ق / 1993م.
9. امین، حسن، دائرة المعارف الاسلامیه الشیعیه، چ 5، بی جا: دارالتعارف للمطبوعات، 1415ق / 1995م.
10. بلاذری، ابو الحسن احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، 1988م.
11. بلنیتسکی، آ، خراسان و ماوراء النهر (آسیای میانه)، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: نشر گفتار، 1364 ش.
12. تهامی، غلامرضا، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، چ 1، تهران: شرکت سهامی انتشار، 1385 ش.
13. جلالی، سید محمدرضا، تدوین السنه الشریفه، چ 1، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1372 ش.
14. جوادی، احمد و دیگران، دایره المعارف تشیع، چ 2، تهران: مؤسسه دائرة المعارف تشیع، 1372 ش.
15. حاجی خلیفه، کشف الظنون، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
16. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا، 1365 ش.
17. ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1995ق.
18. _____، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چ 1، بیروت: دارالکتب العربی، 1412ق / 1992م.
19. _____، تذکره الحفاظ، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
20. _____، سیر اعلام النبلاء، چ 4، بیروت: مؤسسه الرساله، 1406ق / 1986م و چ 9،

1413ق / 1993م.

21. رامین، علی، کامران فانی و محمدعلی سادات، *دانشنامه دانش‌گستر*، چ 1، تهران: مؤسسه دانش‌گستر روز، 1389ش.
22. رستگار، پرویز، «بازخوانی رومایی لقب شیعه جعفری در بستر تاریخ حدیث»، فصلنامه علمی پژوهشی شیعه‌شناسی، شماره 26، سال هفتم، تابستان 1388ش.
23. زرکلی، خیرالدین، *الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، چ 2، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
24. سبکی، تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی، *طبقات الشافعیة الکبری*، بیروت: دارالاحیاء الکتب العربی، بی‌تا.
25. سمعانی، عبدالکریم، *الانساب*، چ 1، بیروت: دارالجنان، 1408ق / 1988م.
26. صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ابیک، *الوافی بالوفیات*، بی‌جا: دارالنشر، 1394ق / 1974م.
27. عسقلانی، ابن حجر، *لسان المیزان*، چ 3، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1406ق / 1986م.
28. قاسمی، محمد جمال‌الدین، *قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث*، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
29. کحاله، عمررضا، *معجم المؤلفین*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی‌تا.
30. گردیزی، زین‌الخبار، *تاریخ گردیزی*، تحقیق عبدالحی حبیبی، چ 1، تهران: دنیای کتاب، 1363ش.
31. لسترنج، گی، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چ 3، تهران: علمی و فرهنگی، 1367ش.
32. مامقانی، عبدالله، *مقباس الهدایه*، چ 1، بیروت: مؤسسه آل‌البیت، 1397ق.
33. مدرس تبریزی، محمدعلی، *ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب یا کنی و القاب*، چ 3، بی‌جا: انتشارات خیام، 1369ش.
34. مدیرشانه‌چی، کاظم، *علم الحدیث و درایة الحدیث*، چ 15، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1379ش.
35. _____، *تاریخ حدیث*، تهران: سمت، 1377ش.
36. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، چ 8، تهران: امیرکبیر، 1371ش.
37. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، *تاریخ بخارا*، چ 2، تهران: توس، 1363ش.
38. نویسنده‌ای ناشناخته، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، قاهره: الدار الثقافیة للنشر، 1423ق.
39. وامبری، آرمینوس، *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، چ 4، تهران: علمی و فرهنگی، 1365ش.
40. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر، 1956م.
41. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *البلدان*، چ 1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1422ق.